

## خاستگاه های فکری جریان های اصول گرائی و منجی گرائی

در دهه های اخیر بنیادگرائی دینی به عمده ترین مشغله ذهنی و عملی سیاستمداران و تحلیلگران گران به ویژه در جوامع غربی تبدیل شده است. این عنوان گرایش های متفاوتی را شامل می شود که همگی به لحاظ روش تفسیر متون مقدس کمتر به عقل و برهان و بیشتر به ظاهر و معنای لفظی آیات استناد می کنند. آنها در واکنش به سلطه غرب بر جهان اسلام و به منظور احیای هویت مستقل اسلامی خود در برابر غرب پدید آمدند (آنتونی گیدنز). در این مقاله به معرفی دو جنبش مهم و اثرگذار بنیادگرا ولی بکلی متفاوت پرداخته شده است؛ یکی با عناوین بازگشت گرائی، اصولگرائی و یا سلفی گری و دیگری منجی گرائی، موعود گرائی و یا آخرالزمانی شناخته می شوند. بنیادگرائی فعال و مطرح در جوامع مسیحی و یهودی در غرب (مشخصاً در آمریکا و اسرائیل) هر دو از نوع موعودگرائی است که در واقع بدیل جنبش های هزاره ای<sup>1</sup> قرون وسطا در عصر جدید محسوب می شوند.

بازگشت به سیره سلف صالح (سلفی گری)، عنوانی بود که پیشگامان جنبش اصلاح دینی اسلامی در قرن نوزدهم میلادی به منظور تأکید بر رها کردن خرافات و انحرفاتی به نام دین و بازگشت به اصول اولیه قرآن و سنت پیامبر و پیشوایان صدر اسلام برگزیدند.<sup>2</sup> اما مرجع بازگشت سلفی

<sup>1</sup> هزاره باوری (Millenarianism) برگرفته از سلطنت هزار ساله مسیح که در انجیل پیشگویی شده است و به گروه هایی اطلاق می شود که چشم انتظار رستگاری فوری و جمعی مومنان هستند؛ چه به دلیل تحول عظیمی که در زمان حاضر رخ می دهد یا به سبب بازگشت به عصری طلایی که تصور می شود در گذشته وجود داشت؛

<sup>2</sup> حامد الگار و همکاران؛ نهضت بیدارگری در جهان اسلام. ترجمه سید محمد مهدی جعفری شرکت انتشار 1362 ص 47

های کنونی شخصیت هائی مانند ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزی از پیروان ابن حنبل و در دوره معاصر محمد بن عبدالوهاب هستند.<sup>1</sup> هر چند آبخورفکری آن ها را باید در نظام اندیشگی فرقه های خوارج، ظاهریه، اهل الحدیث و اخباری گری جست و چونمود. منجی گرائی نیز سابقه کهن دارد، ولی برآمدن آن در میان مسلمانان به سالهای بعد از شهادت امام علی بن ابیطالب(ع) و فرزندش امام حسین(ع) برمی گردد<sup>2</sup>، در حال حاضر موعودگرایان یهودی، مسیحی و مسلمان، در موطن خود امریکا، اسرائیل و ایران مقبولیتی حداقلی ولی فعالیتی چشمگیر دارند. منجی گرایان یهودی و مسیحی تنها از طریق نقض آشکار آموزه های کتب مقدس(تورات و انجیل) توانستند در قالب یک فرقه جدید اعلام موجودیت کنند، بر طبق آموزه مسیحی، بازگشت و رستاخیز عیسی در عالم ملکوت است نه این کره خاکی<sup>3</sup> و در آموزه های یهود نیز جنبش بازگشت به ارض موعود مربوط به بعد از ظهور نجات بخش(مسیح) است نه پیش از آن، اما یهودیان صهیونیست بایک اقدام بدعت آمیز اعلام کردند بازگشت به ارض موعود باید قبل از ظهور نجات بخش(مسیح) انجام گیرد و همتهای مسیحی آنها نیز بابدعتی مشابه پذیرفتند که بازگشت یهودیان به ارض موعود یعنی فلسطین و قدس شرط و مقدمه رستاخیز و ظهور عیسی مسیح است، از این به بعد بود که دو فرقه مزبور خصومت های دوهزارساله را کنار گذاشته برای بیرون راندن فلسطینیان از خانه و کاشانه آباء و اجدادی شان در سرزمین فلسطین و قدس، دست در دست یکدیگر وارد یک اتحاد استرتژیک با نومحافظه کاران راستگرای افراطی شدند و بدین ترتیب مثلث شومی با اهداف شیطانی

<sup>1</sup> همان جا؛ ص 268

<sup>2</sup> حبیب الله پیمان؛ انسان و مذهب؛ دفتر اول؛ انتشارات مکتب

<sup>3</sup> عیسی مسیح؛ عهد جدید "ملک من؛ ملک آن جهانی است و این جهانی نخواهد بود".

پدید آوردند . آنان برای توجیه اقدامات بعدی شان که با جنگ و خشونت و جنایت و تجاوز و اشغال همراه خواهد بود به روایاتی مجعول استناد می کنند که به موجب آن "نزدیک شدن رستاخیز و ظهور مسیح با یک رشته حوادث نظیر قحطی، خشکسالی، جنگ همراه می باشد" <sup>1</sup> و به این عذرکه رسالتی مقدس بردوش دارند ، به بهانه تدارک مقدمات آمدن مسیح همه قوانین و اصول عدالت و مهربانی و تعالیم اخلاقی تورات و انجیل را زیر پا نهاده ، ازدروغ پراکنی و ارتکاب همه نوع تجاوز و جنایت خودداری نمی کنند . چنانکه افسانه هائی رادرباره پایان جهان و آغاز رستاخیز نهایی زیر عنوان پیش بینی های نوستراداموس، همراه با نقل قول هایی از اسحق نیوتن درباره وقوع آشوب ها و بروز نزاع و جنگ و کشتار میان پیروان و منتظران منجی و سپاهیان دجال و شیطان، در خاورمیانه و سرزمین فلسطی ، به طور مکرر از رسانه های عمومی پخش می کنند تا اذهان برای مواجهه با یک رشته رخداد های تازه و خشونت های گسترده تر و ایجاد تغییرات رادیکال به خصوص در جغرافیای سیاسی و فرهنگی خاورمیانه و نزدیک آماده گردد . مشابه همین روایات را منجی گرایان مسلمان درباره ظهور قریب الوقوع مهدی و رخدادیک رشته جنگ های سرنوشت ساز میان سپاهیان منجی و دشمنان وی طرح و تبلیغ می نمایند <sup>2</sup> .

### ریشه های فکری جنبش بازگشت یا اصولگرایی

در جهان اساطیری زمان نه مانند امروز خطی و تکرارناپذیر بلکه دوری (دایره ای) و به عبارت دیگر یک آغاز و اکنون ابدی توأم با بازآفرینی مدام است ، انتهای آن به علت فعلیت پذیرفتن

<sup>1</sup> کتاب اشعیاء نبی باب 29، بند 19  
<sup>2</sup> سی دی ظهور ؛ تهیه و نشر توسط منتظران مهدی ع

دائم آئین ، همواره به اصل (اولیه) رجعت می کند  
(داریوش شایگان 1388).

میرچالیاده ، ضمن اشاره به این ویژگی  
زمان نزد اقوام بدوی، می گوید آنان خاطره  
زندگی در بهشت اولیه را به کلی فراموش نکرده  
اند، بلکه هرزمان که دچار بلاها و آشوب های  
سخت شوند و زندگیشان زیر فشار خشونت و جنگ و  
ستم و یا قحطی ، خشکسالی ، زلزله و توفان در  
آستانه نابودی قرارگیرد ، با یادآوری خاطره  
گناه اولیه که منجر به هبوط از بهشت گردیده ،  
و پذیرش مسئولیت گناه ، تنها یک راه نجات از  
آن وضعیت مصیبت بار در برابر خود باز می بینند ؛  
بازگشت به پاکی و عصمت دوران پیش از آگاهی (قبل  
از هبوط) از طریق اعتراف به گناه و زدودن  
آثار پلید آن از وجود خویش ، و این میسر نمی شود  
مگر با شرکت در آیین های عبادی و دادن قربانی  
در پیشگاه خدایان همراه با تقلید از سرمشق  
های کهن و ملهم از رفتار ایزدان به هنگام  
آفرینش جهان . با این اعمال ، از زمان حال و  
موقعیت دشوار زندگی آزاد و خودآگاهانه و تنش  
های حاصل از آن فاصله گرفته سنگینی احساس  
گناه و رنجها و مصائب روزمره هرچند به طور  
موقت از دوششان برداشته می شد . زیرا برای  
آنان "هر رسم آئینی ، آغاز جهانی ؛ هردانه  
افشانی ، آفرینشی نو ؛ هر محل مقدس ، جهان  
بنیادی و هر طلوع خورشید ، پیروزی ایست برهاویه  
1"

آسودگی و رفاه دوره طلایی و بهشت اولیه از زمانی  
جای خود را به رنج و درد و محرومیت داد که با  
ورود به عصر آگاهی و خاموش شدن ندا های غرایز  
و خدایان باستانی<sup>2</sup> زمان «دوری» جای خود را به  
«زمان خطی» و برگشت ناپذیر داد و مردم از

<sup>1</sup>داریوش شایگان ؛ بیت های ذهنی و خاطره ازلی ؛ انتشارات امیر کبیر 1388 ص 142  
<sup>2</sup>جولیان جیمز ؛ خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دوجایگاهی ؛ ترجمه دکتر خسرو پارسا و همکاران ؛ انتشارات آگاه ؛ 1389

فراز زمان و تاریخ، به درون آن وارد شدند و با درگیر شدن به کار و تولید ثروت و آباد کردن و بهره کشی از طبیعت، گریبان از چنگال احساس گناه نخستین و وابستگی ودنباله روی از مرجعیت های ناخودآگاه کهن رهانیدند. با پیدایش آگاهی (من) شکافی در دامن طبیعت پدید آمد<sup>1</sup> و انسانها به برکت آزادی فکر و اراده و به یاری عقل و علم، طرح تغییر چهره جهان و ساختن بهشتی تازه را بر روی زمین پیش رو قرار دادند. نگاهشان از گذشته به آینده معطوف گشت و برای آفرینش دوباره خویش قوانین علمی و تاریخی و ایدئولوژی های زمینی (سکولار) را به کار گرفتند. به زودی رقابتی سخت میان پیروان ایدئولوژی های مختلف مدعی داشتن صلاحیت رهبری به سوی بهشت موعود، در گرفت. و چون تندروترین ها ابتکار عمل را به دست گرفتند، کلیه ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و حقوقی موجود را بی ملاحظه مورد حمله قرار دادند به طوری که هنوز بیش از چند صباحی از گشوده شدن دروازه های بهشت موعود به روی مردم نگذشته بود که میان قدرتهای رقیب و متخاصم جنگ و نزاع در گرفت، دو جنگ بزرگ جهانی و دو پدیده تلخ و فاجعه آمیز فاشیسم و استالینیسم با فجایع، قتل عام ها و ویرانی های وسیع و عوارض جسمی، روحی و فرهنگی که برجایی گذاشتند، محصول اولیه آن نزاع بود. هر چند به برکت پیشرفت های علمی و فنی عظیم از شدت وحدت برخی رنج ها کاسته شد و سطح زندگی بسیاری از مردم بالا رفت اما بهره ی اصلی نصیب جنگ افروزان و شرکت های سرمایه داری و طبقات مسلط گردید و آنها با اشاعه دوباره خشونت و فقر و بی عدالتی، اکثریت جمعیت بشری را از نعمت آزادی، برابری، صلح و عدالت و ترقی محروم و مصائب و بلایائی مخرب و پردامنه تراز بلایای طبیعی بر سر آنان فروباریدند، در نتیجه

---

<sup>1</sup>داریوش شایگان همان جا ص 141

امید و خوش بینی اولیه جای خود را به احساس ناایمنی، یأس، نگرانی، ترس و اضطراب داد. ترس و وحشت از نیروهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و (تاریخی) جای ترس از فاجعه های طبیعی را گرفت. این بار چه گناهی موجب هبوط دوباره از عصر طلائی (نوین و محصول دست انسان) شده بود؟ اگر دیروز با الهام از خدایان و شرکت در آئین ها و تقدیم قربانی از چنگ احساس گناه رهایی یافته به مقابله با فاجعه های طبیعی می شتافتند، بعد از آن که خدایان غایب شدند در برابر نیروهای قدرتمند، متجاوز و بی رحم تاریخی و سیاسی چه کاری از دست آنان ساخته بود؟ "چگونه می توان مصائب و نابودی ملل بی شماری را توجیه کرد و تحمل پذیر نمود، کسانی که رنج می برند و نابود می شوند (بعضاً) به این علت که وضع جغرافیایی سرزمینشان آنها را در شاهراه تاریخ و در مجاورت امپراطوری هایی قرار داده است که در حال بسط و گسترش اند".<sup>1</sup> این همه فجایع بی شمار از قتل عام ها و بمباران اتمی و شیمیایی، و فقر و محرومیت و زجر و شکنجه و اسارت و آوارگی و خشونت و بی رحمی و استعمار و زورگویی و تحقیر را از جانب قدرتهای محلی و بین المللی «چگونه توجیه و تحمل کنند، اگر نتوانند فراتر از آنها نشانه و معنایی برتر از خود و تاریخ ببینند؟» به ویژه اگر همه این بیدادگری ها معلول، بازی کور نیروهای اقتصادی، و اجتماعی و تاریخی تلقی شوند. یا نتیجه برتری جویی و انحصارطلبی و یگانه تازی یک اقلیت برخوردار و مسلط که زیر عنوان مأموریت از جانب تاریخ، قانون، اراده عمومی، یا خدا و مذهب و ایدئولوژی برای تغییر و هدایت بشر به سوی جامعه آرمانی و نظم نوین (یا بهشت موعود)، خود را مجاز به هرگونه دخالت در زندگی مادی و معنوی مردم می دانند؟

<sup>1</sup> اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه سرکاراتی، نشر نیما

چه گونه مانند گذشته بلایا و مصائب را به نیروهای فوق طبیعی و فرابشری نسبت دهند و آنها را مسئول خوشبختی یا بدبختی خود بشناسند درحالیکه آموخته بودند که سرنوشت بشر در جریان تعامل و همکاری یا تضاد و نزاع میان نیروهای زمینی و دنیوی(تاریخی و اجتماعی) تعیین می شود ؟

در تنگنای گرفتار آمده بودند که یک سویش ناکامی تلاشهایی بود که برای کنترل نیروهای مخرب (اجتماعی و تاریخی) انجام می دادند و سوی دیگرش محروم ماندن از ملجأ و تکیه گاهی بیرون و برتر از آن نیروها تا در پناه شان کسب ایمنی و توانمندی کنند . پدران شان با تکرار سرمشق های ازلی آسمانی و انجام آیین های توبه و نذر و قربانی ، از بلایای زمینی ایمن مانده به تجدید حیات پیشین امیدوار می گشتند ، ولی اینک خدایان به اعماق ضمیر ناخودآگاه پس رانده شده اند و درهای وجدان خودآگاه نیز به روی آنها بسته مانده است ، « مردم عهد باستان در ویرای حوادث و تحولات زندگی ، معنا و حکمتی راجست وجو می کردند که خاستگاهی بیرون از تاریخ و جامعه انسانی داشت . هر مصیبتی می توانست تکرار مصائبی تلقی شود که بر شهیدان و قهرمانان ملی و افسانه ای شان رفته است . این ذهنیت موجب می شد، فشار و سختی های طاقت فرسای تاریخ و مصیبت های وارده از جانب قدرتهای اجتماعی و سیاسی(زمینی) را بی آنکه دچار یأس شوند ، دست به خودکشی بزنند و یا دچار مرگ روحی( درونی و معنوی) شوند، تحمل نمایند.<sup>1</sup> آنان به یاری این روزنه ها و گریزگاه ها می توانستند خود را از تنگنای مصائب خردکننده نجات دهند، و با انکار توجیهات «دنیوی» و «تاریخی» ، از متن درگیریهای کشنده و جریان های واقعی اجتماعی و تاریخی کنار

<sup>1</sup> همان جا ص 202

کشند و از سقوط در هاویه های مهلك که فرجامی جز یک زندگی ملال آور و تلخ دربرندارد ، محفوظ بمانند، در ضمن، این توجیه ها و تمهیدات به نگرانی آنان از وقوع حرکت های تند و طغیان های خودجوش در جامعه پایان می داد. این ها مربوط به گذشته و دوران پیشاگاهی بود .

امروزه انبوه بزرگی از مردم به لحاظ جسمی و بیولوژیک وارد دوره آگاهی شده اند ولی ذهن آنان از ورود به آن سربازمی زند ، باخدایانی که ناخودآگاه برآنان فرمان می رانند و داع کرده اند و درعین حال نتوانسته اند ارتباطی آگاهانه با جهان هستی و منشأ و مرجع نامتناهی آن برقرارکنند و به کمک عوامل خلاق با دیگر انسانها و باشرائط پیش روی ، سرچشمه های ایمنی ، امید و شادی درون خویش را بگشایند و وجود فردی خویش را باهستی اجتماعی نوع انسان همبسته کنند بی آن که از آزادی و آگاهی خویش چشم بپوشند . از آنجاکه راهی روشن و گشوده برای کاستن از فشارهای طاقت فرسای جسمی و روانی و حفظ روحیه امید به زندگی در برابر خود نمی بینند ، گروهی تسلیم یأس و پوچی (نیهیلیسم) می شوند ، عده ای با خودکشی خویشتن را از زحمت و رنج زندگی خلاص می کنند و جمع بزرگتری راه آسان تر بازگشت به تجارب بشری در نخستین ادوار تاریخ را برمی گزینند و به کمک یک رشته اعمال تکراری کپی شده از روی سرمشق های ازلی، بر احساس ترس و ناامنی زیستن درجهانی بیگانه و ناساز باخود غلبه می نمایند . به همین خاطر ، افرادی نظیر ت.س، الیوت و جیمز لویس «سرشار از اشتیاق دردآلود و دلتنگی شدید برای افسانه " تکرار جاودانه " و در تحلیل نهایی برای نفي و واژگوتی زمان (تاریخی) ، به تکاپو افتاده اند و درصدد پیوند زدن تجربه های بشری با حوادث کیهانی و

تصمیمات و اعمال نیروهای فوق بشری، برآمده اند.<sup>1</sup>

## بنیادگرایی جدید و افسانه بازگشت

ظهور جنبش های موسوم به بنیادگرایی به ویژه در جامعه های توسعه نیافته بیش از هر چیز، معلول احساس نایمنی شدید و ترس از عوامل پر قدرت سیاسی و اجتماعی است که در دو قرن گذشته بر سرنوشت و شرایط زیست اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی شان مسلط گشته اند. قدرت هایی که بی رحمانه هر کوشش و جنبش اصیل اجتماعی و فرهنگی برای ورود به دوران آگاهی و تحقق آزادی، استقلال ملی و عدالت و دموکراسی را با استفاده از نقاط ضعف آنها به دفعات در هم شکستند. آثار منفی این شکست ها با ناکامی دولت های ملی و دموکرات و یا انقلابی، در تحقق وعده های خود به صورت فقر، بیکاری، اختلاف طبقاتی و دیگر آسیب های اجتماعی تشدید گردید. افزون بر آن، زیر تأثیر دو عامل زیر امنیت و آرامش خاطر مردم بیش از پیش در مخاطره جدی قرار گرفت، اول، اجرای پروژه های تحمیلی شبه مدرنیزاسیون که با تخریب منابع فکری و فرهنگ ملی و دینی سنتی همراه بود و آنها از توان لازم برای مقابله خلاق و آگاهانه از هویت فرهنگی و دینی خویش محروم بودند. دوم، وحشتی که بامشاهده مهجوریت و بی اعتباری سنت (گذشتگان) و مظاهر و نمادهای امر قدسی و عالم فوق بشری و زندگی در جهانی تهی از سر نمون های ازلی برآنان مستولی گشت. مردم قربانی سلطه، شرایط عینی و ذهنی بازتولید فضای حیات دینی خود را در جهان مدرن بیش از پیش دشواریافته و در تطابق با شرائط نوین و ارائه پاسخ های راهگشا به پرسش ها و نیازهای انسان عصر آگاهی احساس ناتوانی می کردند امری که

---

<sup>1</sup> میرچا الیاده؛ اسطوره بازگشت

به انزوای بیشتر آنها از حیات اجتماعی و تحولات جدید انجامید . و چون به خود آمدند خویشان را جدا افتاده از دنیای مأنوس سنتی ، بیگانه با جهان مدرن و معلق میان زمین و آسمان و حال و گذشته یافتند . این جا بود که اشتیاق مقاومت ناپذیری درخود برای بازگشت به نمونه های ازلی، تحت عناوین "سنت سلف صالح" ، عصر طلایی "صدر اسلام" ، بازگشت به ارض موعود و "ظهور دوباره نجات بخش" احساس کردند ، از آن پس برای غلبه بر آشوب جهانی ، بخشی برنظریه بازگشت به اصول اولیه تأکید کردند و بخشی دیگر با اعلام نزدیکی رستاخیز و ظهور منجی، برای تدارک لوازم آن دست به کار شدند .

گفتنی است که واکنش ها به آن حوادث سهمگین و تحولات جهانی از آغاز منفعلانه و به این معنا بازگشت گرایانه نبود ، بلکه نخستین امواج فکری و اجتماعی برای رهائی از سلطه و احیاء و بازسازی هویت آسیب دیده ملی و دینی ، خلاق ، آگاهانه و روبه پیش بودند . آثار فکری و عملی سه چهره پیشگام در این زمینه ؛ سیدجمال الدین ، شیخ محمدعبده و عبدالرحمن کواکبی موجد این نظریه . این کوشش ها به دلایل شناخته شده درنیمه راه متوقف ماندند . با این وجود زیرتأثیر آنها جنبش های آزادیخواهی و استقلال طلبی در سراسر جهان زیر سلطه شعله ور گردیدند . اما آن جنبش ها و حکومت های ملی و دموکرات و عدالت خواه برآمده از آنها ، چه در ایران عصر مشروطه و دوران نهضت ملی ، و چه در خاورمیانه عربی دوران ناصر و خاوردور دوران سوکارنو نیز در دستیابی به اهداف خود ، خواه در اثر کارشکنی ، مداخله سیاسی و نظامی و کودتاهای قدرتهای استعمار و ارتجاع فاسد و اقتدار طلب داخلی و خواه به خاطر اشتباهات رهبران وضعف های فکری و عملی نیروهای اجتماعی و سیاسی، ناکام ماندند . همین امر به نقطه عطفی

در ظهور و یارشد سریع گرایشها و جنبش های افراطی و بازگشت گرای مذهبی تبدیل شد . آنها با یک سنت شکنی ، کسب قدرت سیاسی را با هدف زدودن آثار کفر و بی دینی و فساد و غرب زدگی از جامعه و اجرای احکام شریعت در دستور کار خود قرار دادند<sup>1</sup>

### شیعه ، در موضع نقد قدرت در عرصه عمومی

پیش از آن ، اجماع فقها بر این بود که در غیاب امام معصوم تأسیس حکومت دینی ناممکن است . زیرا همان گونه که کوربن هم یاد آور شده است ، گشایش باب امامت ، شیعه را از عرفی و دنیائی شدن باز داشته راه ورود به حوزه قدرت و سیاست را به روی آنها بسته است<sup>2</sup>. البته کوربن در این اظهار نظر وجه عرفانی و معنوی امامت شیعی را مد نظر داشته است . با این حال اکثریت مجتهدین کسب قدرت و مدیریت سیاسی مسلمانان را در حوزه اختیارات فقها به عنوان نواب عام امام غایب ثابت شده نمی دانستند<sup>3</sup> . و هیچ حکومتی را به لحاظ شرعی به رسمیت نشاخشند ، اما اگر عادل بودند و به موازین دینی و احکام شریعت احترام می گذاشتند و نظارت کلی علمارامی پذیرفتند ، آنها را تأیید و مورد حمایت قرار می دادند<sup>4</sup>. موضعی که باعث می شد دست آنها در انتقاد و یا مخالفت با حکومت هائی که به مردم ستم می کردند و به شیوه استبداد عمل می نمودند باز بماند . در چارچوب این نظریه شیعه باید در تمام دوران غیبت به صورت یک نهضت دینی و اجتماعی در کنار نظام های مستقر و در تعامل دیالکتیکی با آنها باقی بماند . و در عین حال به دلیل عدم تمایل به تشکیل حکومت برخوردارشان

<sup>1</sup> چنان که اگر احزاب لیبرال و کارگر اسرائیل در فرصتی که در اختیار داشتند، به برقراری صلح و همزیستی پایدار میان یهودیان و فلسطینی ها و رفع همه انواع تبعیض ها از جمعیت های غیر یهودی و یا شهروندان یهودی درجه دوم توفیق حاصل می کردند، و یا تندروهای آن سوی منازعه در طرف فلسطینی، نیز با اقدامات بعضاً افراطی، به تشدید جو ناامنی و هراس کمک نمی کردند، هرگز راست های نژادپرست فاشیست مسلک که در آن زمان منزوی و در اقلیت بودند، پیروز انتخابات نمی شدند

<sup>2</sup> هانری کوربن ؛ اسلام ایرانی

<sup>3</sup> عبدالهادی حائری؛ نخستین رویارویی اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب ؛ انتشارات امیر کبیر 1367 ص

349

<sup>4</sup> محمد حسین نائینی ؛ تنبیه الامه و تنزیه المله؛

با نظام های موجود ، جزدرموارد کاملاً خاص می توانست غیر براندازانه یعنی تعاملی ، اصلاح طلبانه و تعالی بخش باشد ، تعاملی که موجب می شد دیدگاهها و مواضع فکری ، سیاسی و اجتماعی فقها نیز باتوجه به اصل اجتهاد ، پیوسته به روز شده تکامل پیدا کند . ناسازگاری نظریه فقهی سنتی شیعه با گرایش ها و حرکت های سیاسی بنیادگرا روشن تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد<sup>1</sup>.

جوهره اسلام سیاسی بنیادگرایانه بردواصل استوار است ؛ به دست گرفتن قدرت سیاسی به منظور تأسیس حکومت شرعی اسلامی و الگو قرار دادن سرمشق های اولیه یعنی بازگشت به سنت سلف(سلفی گری) . اصولگرائی و سلفی گری را به دو معنا می توان به کاربرد ، یکی به معنای اصیل آن یعنی سرمشق گرفتن از سلف صالح در پای بندیشان به اصول و ارزشهای توحیدی که اغلب از آنها با عنوان صلحا ، صدیقین و شهدا(گواهان) نام برده می شود ، و دیگری رها کردن اصل دین و چسبیدن به ظواهر و تقلید کورکورانه از رویه آباء و اجدادی ، که همان ظاهری گری ، اخباری گری و جمود و قشریتی است که صریحاً از سوی قرآن و پیامبر و امامان انکار شده است .

## انتقال از نهضت به نظام

تأسیس حکومت صفویه که بامشارکت گسترده گروهی از فقهای شیعه همراه بود و این واقعیت که بنیانگزارانش به ویژه اسماعیل خود را نایب امام زمان خواندند<sup>2</sup> منشأ تحولاتی در دیدگاههای برخی فقها گردید . از اسماعیل که بگذریم بقیه شاهان صفوی مشروعیت حکومت خود را مستند به تأیید فقهای بزرگ می کردند . دیری از مشارکت برخی فقها در قدرت نگذشت که رقابتی آشکار

<sup>1</sup>حسین مدرسی طباطبایی؛ مکتب در فرایند تکامل ؛ ترجمه هاشم ایزد پناه ؛ موسسه انتشارات داروین  
<sup>2</sup>میشل م. مزای ؛ پیدایش دولت صفوی ؛ ترجمه یعقوب آژند ؛ نشر گستره 1363 ؛ ص 152

وپنهان میان شاهان و آندسته از فقها که در پی گسترش حوزه اختیارات و قلمرو نفوذ خود در جامعه بودند ، در گرفت ، افزون بر این ، مشاهده بی کفایتی بسیاری شاهان و آلودگی حکومتگران به فساد و ستمگری و ناتوانی از دفاع از استقلال کشور و امنیت و حرمت مسلمین در برابر تجاوزات بیگانگان ، موجب شد عده ای از فقها از نظریه غالب در میان شیعه عدول کرده اعمال ولایت در امور سیاسی و حکومت راهم به اختیارات مجتهدین بيفزایند ، به طور مثال میرزای قمی که زمانی (فتحعلی) شاه را "جانشین خدا و مالک رقاب بندگان" خطاب می کرد و سلطنت را "تقدیر الهی" و اعمالش را "حکم جازم الهی" می شمرد ، چندی بعد آنان را "حکام جور" خوانده و خوب اطاعت از آنها را از گردن مسلمین برداشت و پرداخت خراج به سلاطین جور را حرام اعلام کرد مگر آنکه به اذن مجتهد عادل باشد . وی تأکید کرد که عنوان اولی الامر منحصر به ائمه اطهار است ، با این حال ، برای فقها آرزوی بسط یدی کرد که آنروز وجود نداشت .<sup>1</sup> بعد از وی ایده نیابت تامه را بعضی دیگر چون احمد نراقی با صراحت بیشتری به میان آوردند و گفتند اختیارات فقها شامل تأسیس حکومت و اجرای کامل احکام شرع نیز می شود .<sup>2</sup> به این ترتیب دست کم به طور نظری هیچ مسئولیتی و اقدامی از آنچه انجامشان در توان و اختیارات پیامبر و امامان است بر زمین باقی نمی ماند که فقها نتوانند و یا مجاز به انجامش نباشند . برداشتی که عملاً اصل انتظار و ضرورت ظهور را متزلزل نمود . به این ترتیب بود که در میان شیعه نیز اسلام سیاسی نه به معنای "نهضت" و نقد و نظارت بر قدرت و امر به معروف و نهی از منکر در عرصه ی عمومی ( رویه معمول میان قاطبه فقها تا پیش از عصر صفویه ) بلکه با هدف به

<sup>1</sup> عبدالهادی حائری؛ همانجا ص 326 و 327  
<sup>2</sup> همان جا

دست گرفتن قدرت سیاسی و زمامداری پاگرفت .  
بابه قدرت رسیدن فقها وتشکیل حکومتی شرعی  
"نهضت" شیعی در "نظام" منحل می گردید . نظامی  
که با انتساب آن به خدا ورسول وامامان و  
ادعای داشتن پیوند وارتباط با عالم قدس وعمل  
برطبق سرنمون ازلی ، می باید ازهر انتقاد  
وتعرض مصون بماند ، وانتقادکننده به جرم  
اهانت به خداوپيامبر کیفرسخت ببینند . بااین  
تحول امکان وجودی جنبش های اجتماعی برای اصلاح  
وتغییر نیز هرچند باصبغه ی دینی ودرراستای  
هدفهای انبیاء ، منتفی وممنوع می گردید .  
اکثریت فقها ازجمله بزرگانی نظیر شیخ انصاری  
وآیت اله بروجردی بااین نظریه موافق نبودند و  
مانع از نفوذ آن درمدارس دینی ، جامعه فقها  
ومیان توده مردم شدند. به علاوه تازمانی که  
جنبش های آزادیخواهی واستقلال طلبی در سرزمین  
های اسلامی تحت سلطه استعمارگران اروپائی  
وحکومت های فاسد ووابسته محلی ، سرزندگی  
ونشاط خودراحفظ کرده ونور امید به پیروزی  
دردل توده ها خاموش نشده بود ، حرکت های  
مذبور زمینه رشد وکسب مقبولیت اجتماعی  
نداشتند . ولی به محض این که این جنبش ها  
درنیمه راه متوقف شدند ،خلائی پدید آمد که بیش  
ازهمه مورداستفاده فعالان بنیادگرا قرارگرفت .  
آنان چنین وانمودکردندکه شکست جنبش های ملی  
به خاطرماهیت سکولار وعدم اتکای آنها به احکام  
شریعت ورهبری دینی است ، و درازاء آن به مردم  
تشنه رهائی ازمحرومیت وسلطه ، وعده دادند که  
اگر همه اصول و احکام شریعت ( البته درچارچوب  
درکی ایستا وبرداشتی ظاهری وتقلید مآبانه  
ازگذشتگان) به اجراگذاشته شود ، آنان همه  
آنچه را که حکومت ها وجنبش های ملی  
ودموکراتیک ازتأمینش عاجزبودند ، به دست  
خواهند آورد . با ترسیم چشم اندازی مبهم و  
بدون خطوط مشخص قابل نقد و ارزشیابی ، کپی

شده از تصاویر دوره طلایی اساطیری و جامعه آرمانی ، در برابر چشمان مردم خسته ، نومید و محروم و سرخورده از تلاشها و مجاهدتهای پیشین و از رهبران جنبش های نوگرا ودموکراسی خواه ، کسانی راکه باور و اعتمادی به عاملیت انسانی و ساز و کار عقلی و بشری نداشتند ومرجعی جز نیروهای ماورای طبیعی و فوق انسانی نمی شناختند ، به همکاری دعوت کردند . توده های ناخودآگاهی که ترجیح می دهند مسئولیت سنگین وپردغدغه انتخاب سرنوشت خود رابه دست توانمند قدرتهای آسمانی ومدعیان نمایندگی آنها درزمین بسپرنند ودرپناه وآغوش آنان امنیت وآسودگی را چون کودکی درآغوش مادر تجربه کنند . بنیادگرایان زمانی احساس امنیت و اعتماد به نفس می کنند که جز انعکاس سخنان و رفتار خود را نشنوند و نبینند. هر تغییری آنان را مضطرب می سازد و حضور هر ناهم رنگ و دگراندیش ومشاهده هر رفتاری متفاوت به هراسشان می اندازد، نگاه آنان یکسره به گذشته ای معطوف است که اصول وسرمشق های خدایان پدیدآمد ، به همین خاطر درآرزوی بازیابی «زمان دوری» و «رفتارهای تا ابد تکرار شونده و یکنواخت دوران پیش از بلوغ وآگاهی(هبوط) ، ازورود به زمان خطی وتاریخ اجتناب می کنند ، چرا که تحولات تاریخ با خود همه چیز ، ازجمله ارثیه آباو اجدادی شان را دستخوش تغییر وتبديل می سازد . ازاین روی هر زمان وهرجا دررأس قدرت قرارگیرند ، فوراً برای محومه نمودهای «انحرافی» و "کفرآمیز " عصر جدید و بازآفرینی کهن الگوهای دوران پیش از آن ، دست به کار می شوند و چون درک اصیل و عینی از عصر طلایی و از شیوه سلف صالح ندارند ، نسخه های بدل تاریخی متعلق به دوره های غلبه قشریت وظاهری گری راالگو قرارداده با استفاده از تکنیک ها وابزار مدرن به اجرا می گذارند. به نظر می

رسد که اصول گرایان محافظه کار پیرو نظریه بازگشت درایران ، جامعه عصر صفویه را مدل مرجع برای بازآفرینی فضای قدسی و روحانی (غیردنیوی و غیربشری) متعلق به «زمان دوری» پیش رو گذاشته اند. و از هر فرصت برای تجدید بنای فضای فرهنگی و مناسبات اجتماعی بر طبق مدل مزبواستفاده می کنند . کافی است ابعاد تغییراتی که در دهه های اخیر دست کم در صورت ظاهر زیستگاه ها و فضاهای فرهنگی و دینی جوامع شهری، از جمله در زبان و ادبیات ، ذوق و سلیقه ، روشهای زندگی و طرز بیان احساسات و عواطف ، وحتی نحوه گذران اوقات فراغت ، به عمل آمده است ، بادقت بیشتری بررسی ومطالعه شود .

### **جنبش موعودگرایی (مهدویت)**

موعودگرایان نگاهی متفاوت به تاریخ دارند ، نظریه آنها شباهت کاملی با دیدگاه ایرانیان باستان وجنبش های هزاره ای قرون وسطای مسیحیت دارد ، "گروهائی که چشم انتظار رستگاری فوری وجمعی مومنان هستند ، چه به دلیل تحول عظیمی که در زمان حاضر رخ می دهد یا به سبب بازگشت به عصرطلائی که تصویری شود درگذشته وجودداشته . نزد آنها زمان "دورانی" است نه "دور ی ودایره ای" ، ادوار متوالی ومتناوب آشوب و رستاخیز، که نهایتا به سوی آشوب و رستاخیز نهائی وظهور منجی آخرالزمان وپیروزی براهرمن می انجامد<sup>1</sup> درغیبت منجی تاریخ به حالت تعلیق درمی آید ، و امام به خارج از «زمان» منتقل می گردد به طوری که گذر زمان بر وی بی اثر است چراکه او وجودی تاریخی نیست که در معرض تحول و تغییر قرار گیرد و دچار کهولت گرددو یاکمال یابد، "هرگاه کسی . . . ازبندزمان نسبی رهائی پیدا کند وبه مبدأاساطیری متصل شود

<sup>1</sup>داریوش شایگان ؛ همان جا ؛ ص 146

، در اصل دوره زمانی خود را به اتمام رسانیده و از بازی گردش ایام خلاصی یافته است.<sup>1</sup> اصول به جای مانده از وی نیز تالحتظه ظهور از هر نوع تغییر و تحول مصون می ماند، زیرا پویایی دوره حضور و آفرینش سرمشق ها، جای خود را به ایستایی دستورالعمل ها و روش ها می دهد . در حالی که نزد اصولگرایان ، شرط رهایی از آشوب و تنگنای هاویه ها و بروز گشایش در زندگی مردم موکول به رهایی از گناهان و احیای سرنمون ها ( اصول)ی ازلی است ، از نظر موعودگرایان رستگاری نهائی مشروط به ظهور منجی از پس پرده غیبت است ، به همین خاطر نزد اینان مهدویت نه صرفاً یک نظریه و یا عقیده، بلکه پروژه ای است که منتظران برای اجرا و تحقق آن باید برای تدارک مقدمات ظهور و ایجاد تغییراتی که تحقق آن رخداد را تسهیل کند مجدانه دست به عمل بزنند. اصولگرایان محافظه کار نگاهشان به میراث گذشتگان دوخته، گرفتار رکود و جمودند و از هر تغییری در نظام فکری و اجتماعی شان در هراس و به همین دلیل بیش از پیش از تحولات جهان و انتظارات مردم عقب مانده اعتبار و مشروعیتشان حتی نزد پیروان روبه زوال می رود . ولی موعودگرایان از "میراث" دل کنده اند و چشم انتظار آینده و لحظه ظهورند و برای نزدیک کردن آن آماده اند که بی اعتنا به همه اصول و ضوابط قانونی یا اخلاقی برای منکوب کردن دشمنان فرضی منجی و جنگ در رکاب وی برای تسخیر جهان دست به هر خشونت و جنایتی آلوده کنند ، اقدامات آنها نه بر پایه اسطوره بازگشت به اصول و تکرار روشها و سرمشق های ازلی، بلکه، معطوف به آینده و تدارک مقدمات ظهور و ایجاد تغییراتی است که تحقق آن رخداد را تسهیل کند. ، وقوع هر نوع تحول و بروز گشایش در زندگی مردم موکول به ظهور منجی از پشت پرده غیبت است .

---

<sup>1</sup> همان جا ص 145

جنبش های منجی گرا درزمینه های اجتماعی کاملاً متفاوت از اصولگرایی پدیدآمده رشدی کنند . از این جهت که نشوونمای هردو در شرایط اجتماعی بی ثبات و برای زندگی مردم سخت و دشوار انجام می گیرد ، کم و بیش مشابهند ، اما اصولگراها به رغم سرخوردگی از نهادهای مستقر و جنبش های آزادیخواه و دموکراتیک ، باور خود را به ضرورت نوعی نظم قانونمند جایگزین از دست نداده اند ، امنیت و عدالت را در سایه حاکمیت قانون ( شرعی ) جست و جوی کنند ، در مقابل منجی گرایان از فضائی تغذیه می کنند که در اثر ظالمانه و ناکارآمد بودن قوانین و نهادهای مستقروا استمرار قانون شکنی از سوی زمامداران و شیوع فساد و فقر و شدت خشونت و ناامنی و آشوب و هرج و مرج اجتماعی و اخلاقی ، اعتماد مردم از هر نوع قانون و نظم و ترتیب اجتماعی و ساختار سیاسی سلب شده است . " آنها در گرمای شورش های سیاسی گسترده که اهداف واقع بینانه ای را دنبال می کنند ، پدیدآمده ( طی آن ) ، رهبران شان می کوشند تا از آن موقعیت برای جلب پشتیبانی مردم استفاده کنند و در یک زمانه نا آرام ، پیروانی به دست آورند"<sup>1</sup> . آن گروه از مردم که از هر نوع قانون و نظم و نهاد مستقر ، نومید و سرخورده شده اند ، به لحاظ روانی کاملاً آماده اند که به ندای ناخودآگاه کودکی خود پاسخ مثبت دهند و آرزو کنند یک ابرمرد یا برگزیده ای از سوی خدایان ، مجهزه توانائی های فوق بشری و در مقام یک منجی از راه برسد ، و به یاری پیروان دلباخته ، ریشه مفسدان و کافران برکنند و امنیت و صلح و عدالت را در سراسر جهان برقرار نماید . نیروهای محرک و کارگزار این جنبش راتوده های ناآگاهی تشکیل می دهند که در نظام های موجود فاقد موقعیت های مستقر و باثبات بوده اند ، اضافه بر آنکه باورهای مذهبی شان نه

<sup>1</sup> کوهن ؛ نقل از هامیلتون ؛ جامعه شناسی دین ؛ ترجمه محسن ثلاثی

خودآگاهانه و نه حتی درچارچوب آئین ها و مناسک سازمان یافته ، بلکه صرفاً نمادین است .

در نظریه منجی گرایی سرنوشت بشریت به اندیشه و اراده و تصمیمات یک ابرمرد وابسته است ، هرچه اومی گوید حقیقت مطلق و فرامینش لازم الاتباع و حکم قانون دارد ، در واقع او جایگزین خدایانی می شود که در دوران پیش آگاهی در درون ذهن ناخودآگاه ساکن بودند و از آنجا فرامین و رهنمودهای خود را در قالب کلام به گوش مردم می رساندند . حال آنکه اصولگرایان به میزان پای بندی شان به سنت دینی و فقهی منطقی طرفدار حاکمیت قانون (اصول) بوده در روش ، دست کم به لحاظ نظری ، به برهان عقلی و اجماع فقها (خرد جمعی نخبگان) باور دارند . در نظام فقهی سنتی شیعی احکام و فتاوی فقیه وقتی پذیرفتنی است که درچارچوب اصول و قوانین مدون و با روشی منطقی و عقلی اتخاذ شده باشد . البته اصولگرایان بازگشت گرا را باید از این قاعده مستثنی دانست . آنان با این اعتقاد که اصول به میراث مانده از امامان آنان را برای همیشه تاریخ از هراصل تازه ای بی نیاز می کند و این که فقها از جانب ائمه ، نیابت و ولایت تامه دارند و مجاز و توانا به انجام کلیه وظائف امامان می باشند ، برخلاف پیروان مهدویت ، برای ظهور «تاریخی» منجی موعود در زمان معینی در آینده نزدیک و قایل پیش بینی ، اشتیاقی نشان نمی دهند . نظریه مهدویت برای آنها صرفاً یک «عقیده» به عنوان جزیی از باور مذهبی است که مکلف به داشتن آن هستند . نگاه تاریخی به منجی موعود الزاماتی دارد که با «محافظه کاری» ، «گذشته گرایی» و منافع و امتیازاتی که در غیاب معیارهای یک جامعه ی امام زمانی نصیبشان شده است در تضاد است . بانسانه هایی که از آن نظم و ترتیب به دست داده شده است ، حتی تصور روبه رو شدن با آن ،

اصولگرایان محافظه کار را به هراس می اندازد .  
به علاوه باتوجه به این که اصولگرایان  
از وابستگی به میراث فقهی امامان و عمل به  
وصایای آنها کسب مشروعیت می کنند ، این نگرانی  
هست که با ظهور منجی ، مشروعیت سنت و رویه  
گذشتگان و مقام نیابت فقها نیز دستخوش زوال  
شود ، نیابتی که حفظ مشروعیت موقعیت فقها  
در میان پیروان وابسته به آن است . هرچند  
در ابعاد و دایره شمول نظریه نیابت تامه و مطلقه  
، حرف وحدیث بسیارست و اختلاف نظر فراوان . بخش  
کوچکی از فقهای اصول گرا اختیارات نواب  
امام را به سطح اختیارات پیامبر و حضرت مهدی  
گسترش داده اند ، آنان هیچ کم و کسری در  
آگاهی و عمل به تکالیف مذهبی و پرکردن جای  
خالی امام غائب احساس نمی کنند . در این صورت  
چرا باید در ترک این موقعیت ممتاز در رهبری امت  
و تفویض آن به صاحب اصلی اش شتاب ورزند .  
ثانیاً ، بخشی از اصولگرایان محافظه کار دلائل  
دیگری هم برای عدم دل بستگی جدی به ایده ی  
ظهور دارند . آنان در دوره غیبت ، برای کسب و  
کار و گردآوردن ثروت ، داشتن یک زندگی مرفه  
و در صورت داشتن اشتیاق ، دستیابی به مقام  
و موقعیت سیاسی در همین دنیا و ذخیره کردن بخشی  
از ثروت های بادآورده برای خرید غرفه های  
دربهترین نقطه ی بهشت در آخرت ، همه نوع جواز  
شرعی در اختیار دارند. به همین لحاظ هر  
اندازه هم ظهور امام به تأخیر بیفتد، کمبودی  
در کار دنیا و آخرت شان بروز نمی نماید . به  
عبارت دیگر می توان به استناد نامحدود بودن  
اختیارات و ولایت نواب امام ، ضرورت و فوریت  
ظهور شخص مهدی را برای زمان نامحدودی به  
تأخیر انداخته و یا منتفی اعلام نمود ، و مردم را  
هم چنان از رجوع مستقیم به منبع نامتناهی و  
سرچشمه لایزال خرد و شعور آزاد و خلاق خویش

واستفاده از حقوق و قابلیت های وجودی خدا دادشان ، با نگاه داشت .

### **توقف ساعت زمان ، در نقطه صفر**

درافق دید اصولگرایان محافظه کار ، عقربه ساعت زمان ، همانند جهان اساطیری ، در همان لحظه آفرینش از حرکت باز ایستاده و تاریخ به صورت تعلیق درآمده است . زندگی آنان ، در رفت و برگشت میان حال و لحظه آفرینش همه چیز ، یعنی "اکنون ازلی" ( دوره کوتاه زندگی امامان ) شکل می گیرد ، آنچه موجب این حرکت دوری می شود ، "گناه و معصیت" مردم است که در اثر آن جامعه دچار تلاطم ها و بحران های نابود کننده شده ، آشوب و فساد و خرابی از حد می گذرد. برای برگرداندن جامعه به وضعیت ایده آل اولیه ، مردم باید مسئولیت ارتکاب گناه و توبه و جبران آن را برعهده گیرند و به سرمشق های اولیه که ازلی و ابدی اند ، بازگشت نموده زمام امور را به دست نواب وی بسپارند ، در این صورت این امید هست که دگر بار مورد الطاف الهی قرار گیرند . این مهم با مشارکت فعال در آیین های پاسداشت تجدید خاطره لحظه به لحظه زندگی و افعال قدیسان و برگزاری مراسم نیایش و سوگواری انجام می گیرد. و چون اعتقاد بر این است که آفرینش جهان با تولد آنان آغاز شده است ، پس در روزهای پایانی یک دوره که جهان در آشوب مرگ در غلطیده است ، آفرینش دوباره آغاز می شود. چنان که ایرانیان عهدباستان برای شرکت در آیین های «نوروزی باید خود را از گناهان یک ساله پاک کرده ، و به معصومیت روز تولد و دوران بیش از هبوط ، بازمی گشتند .

. کاری که موعودگرایان در صد انجامش هستند. (صرفنظر از میزان صمیمیت آنها نسبت به ایده مزبور و یا تحقق پذیر بودن آن) خط گسلی است که به دفعات انسجام و یکپارچگی جریان اصلی

و تاریخی شیعه است اصولگرا را برهم زده و مشروعیت و امکان تداوم آن را زیر علامت پرسش برده است. بعضی رهبران اصولگرا از ابتدا متوجه مخاطرات این گسست تاریخی شدند و به درستی آنان را پیرو نظریه اسلام منهای روحانیت و مرجعیت معرفی کردند و ترجیح دادند از آنها با عنوان مخالفان اسلام فقه‌ای- ولایتی یاد کنند.<sup>1</sup> بی‌اعتنایی آشکار نمایندگان برجسته جریان مهدویت به روحانیت حوزه و مراجع مذهبی و در مواردی تحقیر و تخفیف آنها، مؤید نظر فوق است.

آنان با اصالت دادن به «شخص» منجی و اخذ تایید از وی، نیازچندان به تبعیت از میراث مکتوب و مدون امامان (قوانین شریعت) احساس نمی‌کنند. درصددند حاکمیت شخص را جایگزین حکومت قوانین شریعت و فقه نمایند. واقع این است که از بیش از یک هزار سال پیش که امام از نظرها غایب شد، شیعیان از رهبری یک امام حاضر در صحنه (یک شخص حقیقی) محروم شدند. به بیان دیگر بار «امانتی» که اصولگرایان درخاطره ازلی خود به دوش می‌کشند، «عهدی» است که درروز «الست» برای حفظ میراث علمی و عملی به وصایای امام برعهده گرفتند، در صورتی که موعودگرایان «امانت» را در وجود یک شخص، یک ابرمرد و فوق انسان از رده خدایان مثل دیدند و او را درخاطره ازلی خود حفظ نمودند. اصولگرایان محافظه کار ناگزیرمفاهیم و «مقولات» کلی «مذهب تشیع نظیر امامت، وصایت، عدالت، و ولایت را به مثابه سرنمون‌های ازلی به جای حوادث جزئی، و اشخاص تاریخی» در برابر وجدان جمعی مردم قرار دادند. ولی منجی‌گرایان با بهره برداری از بحرانهای اجتماعی و تأکید براین که پیش از ظهور هیچ کوششی برای برقراری عدالت و صلح جهانی

---

<sup>1</sup> اسدالله بادامچیان، نشریه مثلث، مرداد ماه 89

به نتیجه نمی رسد ، مردم نومید و خسته و ناراضی از وضع موجود را به بهانه تدارک مقدمات ظهور مهدی و برقراری عدالت و تحقق پیشوائی مستضعفان به حمایت از خوددعوت می کنند تا حاکمیت فردی و مطلقه ی « اشخاص حقیقی » به جای حکومت " مفاهیم حقوقی و قوانین" برقرار شود . فهم این نکته دشوار نیست که چرا این نوع اسطوره سازی و شعار های نمادین برای توده ناآگاه ولی تشنه عدالت جاذبیت بیشتری دارد ، زیرا به آنها شروع دوران جدیدی از دادگستری و رفاه را نوید می دهد ، کاری که به زعم آنها فقها و قوانین شریعت از انجامش عاجز بوده اند . این معنارا بامنفک کردن اسلام از اسلام گرایی و مسلمان بودن از باور به مهدویت ، وسخن گفتن از دوران کنونی به عنوان پایان دوره "اسلام گرایی" و آغاز "اسلام" القاء می کنند ؛ " مگر می شود ما به امام زمان معتقد باشیم ولی به اسلام معتقد نباشیم ، ولی ما می گوئیم می شود به اسلام معتقد بود ولی به امام زمان معتقد نبود ، می شود اسلام گرایی کرد ولی از توش امام زمان در نمی آید." <sup>1</sup> و تأکید براین که در یک هزار و سیصد سالی که از غیبت امام مهدی می گذرد تا امروز هر چه به نام اسلام و اسلام گرایی بوده فاقد اعتبار و اصلت است. منظور دوره ای است که فقها به نیابت از سوی مهدی و برخوردار از حقوق و اختیارات او زمام رهبری شیعیان را در دست داشتند . آنها تنها شکل حکومت و مدیریت اصیل اسلامی را حکومت شخص انسان کامل می دانند . حکومتی که تاکنون تحقق نپذیرفته است زیرا پیامبران که مصداق انسان کامل بودند، یا پیش از آنکه زمام مدیریت جهان را به دست گیرند، مانند عیسی مسیح شهید شدند ، یا مدت زمان رهبری و مدیریت شان کوتاه تر از آن بود که

---

<sup>1</sup> اسفندیار رحیم مشایبی، نشریه مثلث، مرداد 89

موفق به انجام رسالت خود شوند. <sup>1</sup> "عیسی کجا مدیریت کرده؟ چیزی از سیاست، اقتصاد و اجتماع و فرهنگ دستش نبوده مگر اینکه می ماند و سیصد سال نه فقط زنده بود، مدیریت جامع هم می کرد". ویا با اعتراف به عدم کامیابی نوح، عذرمی آورد که "اقتصاد، سیاست و مدیریت جهان در دست نوح نبوده است پس آن مدت را نباید به حساب وی گذاشت." <sup>2</sup> پیداست که نزد این گروه، انسان موجودی تاریخی نیست، درافق تاریخ قرار نمی گیرد و نقشی در ساختن و تغییر سرنوشت خویش ندارد. آدمی دربستر عمل خود آگاهانه وارتباط و تعامل خلاق بادیگران (جهان) ساخته نمی شود بلکه سرنوشت او یکبار ودر لحظه ای از روز ازل توسط نیروهائی در ورای جهان رقم خورده است. با این طرز فکر است که بی اعتنا به سنت ها وقانونمندی تحولات اجتماعی، تاریخ را محصول اراده واندیشه قهرمانان وشخصیت های افسانه ای وفوق بشری تصور می کنند وبا این اظهارات، پرده از چشم انداز "نظم نوین" ی که قرار است تحت یک رهبری فردی متمرکز و فراگیر، یکه تاز وخودکامه برقرار شود، کنار می زنند، ادعای کنند که از آغاز تاکنون هرگز اسلام نبوده است و "حالا زمان آن فرا رسیده تا اسلام با همه ظرفیتش به عمل درآید. البته به دست مهدی که ایشان کامل است. و ما وظیفه ای نداریم جز آنکه امام زمان را معرفی و مقدمات ظهورش را تدارک ببینیم. الان دوره، دوره معرفی انسان کامل و مدیر امروز ماست، این را امروز باید معرفی کنیم، امام عصر را که معرفی کنی، پیغمبر معرفی می شود، خیلی ها داعیه پیغمبر دارند، دیده آید اشک می ریزند، یا اصلاً علی را نمی

---

<sup>1</sup> اسفندیار رحیم مشایبی، همان جا

<sup>2</sup> اسفندیار رحیم مشایبی، همان جا

شناسند... (در صورتی که) و من مات ولم يعرف  
امام زمانه مات میتاً جاهلیه<sup>1</sup>

مطابق این نظر، با اتمام دوره اسلام گرایي و  
قرارگرفتن در آستانه ظهور، فقها باید بساط  
فقه و (احکام) شریعت را جمع کنند و امر  
رهبری مذهبی و مدیریت سیاسی و اجتماعی جامعه  
را بدست کسانی بسپارند که می خواهند مقدمات  
ظهور و جنگیدن در رکاب مهدی را تدارک ببینند  
، در این کار نیازی به قانون، مجلس، خرد جمعی  
و رأی و رضایت مردم نیست، مأموریتی الهی است  
که تحت نظر مستقیم «مهدی» انجام می شود .  
آنها پنهان نمی کنند که غلبه بر دشمنان و  
بدست گرفتن مدیریت کامل جهانی توسط مهدی،  
بدون جنگ و خشونت گسترده و بروز آشوب و هراس  
به انجام نمی رسد. آشوبی که مطابق روایات  
اساطیری در پایان هر هزاره، جهان را فرامی گیرد  
و در جریان آن کلیه نظامات سیاسی فرومی پاشند  
و ادیان و مذاهب موجود منسوخ می گردند و از  
دشمنان و مخالفان آنقدر کشته می شوند که خون  
تا زانوی اسبان بالا می آید؛ «زمانی فرا  
خواهد رسید که مردم از عدل و داد روگردان شده  
و معصومیت را زشت خواهند شمرد. بدکاران به  
آزار نیکان پرداخته و به تعقیب آن ها خواهند  
پرداخت، زمانی که نه به نظم و قانون اعتنایی  
خواهند کرد، نه به انضباط نظامی، هیچ کس حرمت  
موی سفید سالخوردگان را نگه نمی دارد، نه  
تقوی و نه ترحم به زنان و کودکان، سپس مرحله  
انذار و بعداً اتشی پالاینده بدکاران را هلاک و  
هزاره ارزش خجستگی آغاز می شود»<sup>2</sup>

## پوپولیسیم موعودگرایی و قانون مداری اصولگرایان

<sup>1</sup> هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.  
<sup>2</sup> میرزا یاده؛ همان جا

قانون مداری گوهر ذاتی شریعت و نظامات فقهی است ، و به همین دلیل نمایندگان حقیقی شریعت هرگز با نظامات خودکامه و مطلق العنان سر سازگاری نداشته اند ، چه در غرب مسیحی و چه در شرق مسلمان قوانین شریعت به عنوان مهمترین منابع تدوین قوانین اساسی جدید به کارگرفته شدند . چنان که جنبش مشروطه و قانون اساسی در ایران بدون همراهی فقهای مترقی و مشروطه طلب که سنت قانون مداری شریعت و اصل محدودیت اختیارات حکمرانان و مشروط بودن حق زمام داری را مبنای دفاع از حکومت مشروطه و قانون اساسی قرار دادند به نتیجه نمی رسید . در عوض ، اصول گرایان محافظه کار با این باور که آنها حامل سرمشق های ازلی برآمده از آسمان و نیروهای قدسی اند و این که قوام جهان بر حرکت دوری و تکرار یکنواخت آفرینش نخستین و بازگشت دائمی به نقطه اول استوار است ، نسبت به وقوع هر تغییری و نوآوری بدبین اند و با اصول آزادی و برابری و عدالت حقیقی سر سازگاری ندارند . چراکه هر تغییری که با تحقق این اصول همراه باشد منافع و امتیازات شان را از بین می برد . خصلت اقتداگرایی و نامداراگری این گروه نسبت به اندیشه ها و جریانهایی متفاوت ریشه در همین برتری جوئی و استیلاطلبی فکری و سیاسی و اجتماعی دارد . در مقابل جنبش های آخرالزمانی ، با اصاله دادن به اراده و ذهنیت فردی ، تعارضی بنیادین با حاکمیت خردجمعی و قانونمداری دارند . آنان بابت بهره برداری از بحران های لجام گسیخته اجتماعی و هویتی و با پراکندن بذر ترس و وحشت از «دشمنان» و بی اعتمادی نسبت به هر نظم عقلانی انسان ساخته و اقدامات اصلاح طلبانه در دل و ذهن توده های ناآگاه ، چنین وانمود می کنند که راه نجاتی جز گردآمدن پیرامون منجی باقی نمانده است . و بدین طریق جنبشی

پوپولیستی ، از نوع جنبش های نازیسم و فاشیسم  
برمی انگیزند و به یاری آن تمامی قدرت را در  
دستهای خود متمرکز می سازند . پوشیده نیست که  
چنین رخداد احتمالی ، تاچه اندازه برای  
آزادی، صلح، عدالت و دموکراسی خطرناک خواهد  
بود . و شباهت میان گروههای مختلف منجی گرا  
از یک سو و با نومحافظه کاران از سوی دیگر ،  
تاچه اندازه تأمل برانگیزست ! درضمن این  
تمایزات نشان می دهند که شکاف میان دو جریان  
اصولگرای محافظه کار و موعودگرا عمیق تر از  
آن است که با نصیحت ، میانجی گری و ریش سفیدی  
ترمیم شود .